



مفهوم برنامه ریزی سوسیالیستی

* ارنستو چه گوارا *

Ernesto Che Guevara



Che

مقدمه مترجم (کیوان):

این نکته کم و بیش مورد قبول همگان است که عالم شدن و تسلط در همه زمین‌ها، به نسبتی یکسان، امری غیرممکن است. هر یک از بزرگان دانش و هنر، ولو این که به زمینه‌های مختلف دست یازیده باشند، در یک زمینه خاص تسلط و معروفیت یافته‌اند. برای این که خود را به بزرگان دانش مارکسیسم محدود کنیم، باید به عنوان مثال بگوییم که مارکس، بزرگترین پیشوای پرولتاریای جهان که با کشفیات عظیم خود بنیان علوم فلسفه، تاریخ و اقتصاد بورژوازی را درهم ریخت، علی‌رغم وقوف کاملش به اهمیت مسائل نظامی و قهر انقلابی در یک انقلاب سوسیالیستی به منظور درهم ریختن شالوده‌های دنیای پوسیده، در این رشته تبحر ویژه‌ای نداشت و در مورد مسائل نظامی همواره به انگلس مراجعه می‌کرد و به طوری که معروف است در محاورات خصوصی انگلس را ژنرال می‌خواند.

انگلس، با وجود تسلط عمیق و وسیعش در رشته‌های متعدد علمی، با فروتنی‌ای که خاص مردان بزرگی چون اوست، در این رشته‌ها خود را ویلون دوم می‌شمرد و همواره افتخار می‌کرد که ویلون اولی چون مارکس در کنارش قرار دارد که به او دل و جرأت بدهد.

چه گوارا، این پراتیسیت و تنورسین بزرگ جنگ انقلابی، این دوست‌داشته‌ترین و انسانی‌ترین سیمای انقلابی معاصر، این مبشر جدید و پرشور انترناسیونالیسم پرولتری نیز، علی‌رغم درک عمیق و وسیعش از مارکسیسم-لنینیسم، پاره‌ای از زمینه‌ها از جمله مسائل اقتصادی، از نقاط قوت اون به شمار نمی‌رود، لااقل این که به این عنوان معروفیت ندارد.

چه‌گوارا را غالباً به‌عنوان یک انقلابی می‌شناسند و عده‌ای به عمد می‌کوشند که او را فقط یک پراتیسین انقلاب معرفی کنند زیرا برای بعضی‌ها که دورتر از بینی‌شان را نمی‌بینند، یک انقلابی یک پراتیسین است با مایه‌هایی از آنارشیزم و آوانتوریزم در خون خود و یک مارکسیست-لنینیست حتماً یک تئوریسین.

گفتیم که «چه» را به‌طور عام به‌عنوان یک انقلابی می‌شناسند. او به‌طور خاص نیز یک انقلابی بود و تمام خصال برجسته یک انقلابی را با خود داشت.

پزشک جوان و پرشور آرژانتینی، پس از برخورد با کاسترو، به‌عنوان پزشک کانون چریکی به خدمت گرفته شد. پس از ابراز لیاقت‌های نظامی، مسئولیت‌هایی در صحنه نبرد به او واگذار گردید، تا جایی که با فرماندهی یکی از مهمترین جبهه‌های انقلاب، نقش بسیار مهمی در پیروزی جنگ انقلابی این کشور ایفا کرد.

پس از تسخیر قدرت، چه‌گوارا با سمت‌های مدیریت بانک مرکزی و وزارت صنایع در خصوص اداره امور مالی و صنعتی حکومت جوان انقلابی، وظیفه خود را نسبت به انقلاب در زمینه دیگر با شور و علاقه دنبال کرد. ولی او از آن انقلابیونی نبود که به میز و مقام، اول برای قصد خدمت و بعد برای حفظ آن‌ها بچسبد و در طول زمان فاسد شود. انزوای دردناک خلق ویتنام آزارش می‌داد و در پاسخ به ندای وجدان انترناسیونالیستی خود به بولیوی رفت و با مبارزه و مرگ خود حماسه‌ای دیگر آفرید.

از نطق‌ها، پیام‌ها و مقالات و بررسی‌های مهم سیاسی و ایدئولوژیکی او که بگذریم، اهمیت نوشته‌های نظامی او به حدی است که به‌حق او را در زمره چند تئوریسین بزرگ جنگ انقلابی زمان ما قرار می‌دهد. پراتیک انقلابی، چه باک که تئوری بافان بی‌عمل به کنایه او را به آن متهم کنند نیز، یکی از بزرگترین خصال این انقلابی برجسته به شمار می‌رود.

شهرت و اهمیت تئوری‌های نظامی چه‌گوارا به حدی است که جنبه‌های دیگر شایستگی‌های او را تحت شعاع قرار داده و این جنبه‌ها، از جمله توجه و مطالعات او در زمینه مسائل اقتصادی، اغلب ناشناخته مانده‌اند. چه‌گوارا، چه در زمان قبل از تسخیر قدرت، با این‌که یکی از افراد نادر جنبش ۲۶ ژوئیه به شمار می‌رفت که با دانش مارکسیسم-لنینیسم مسلح بوده است و چه حتی در دوره کوتاهی که مسئولیت‌های درجه اول اقتصادی و صنعتی انقلاب کوبا را برعهده داشت، به خاطر وظایف سنگینی که برای ایجاد یک زیربنای صنعتی در کشور عقب‌مانده‌ای چون کوبا عهده‌دار بود، نتوانست به مسائل اقتصادی پرداخته و تزه‌های خود را در این خصوص به‌رشته تحریر درآورد و شایستگی‌های خود را در زمینه اقتصاد سیاسی مارکسیستی به‌منصه ظهور برساند. با این حال چند مقاله کوتاه اقتصادی از او باقی مانده است که نشان می‌دهد در این باره چه مطالعات وسیعی داشته است و مهم‌تر این‌که، وقتی اندوخته‌های او از دانش مارکسیسم با استقلال نظر و با بینش غیرقالبی و غیرمکانیکی توأم می‌شد، یکی از جنبه‌های ناشناخته شایستگی‌های این انقلابی بزرگ را به نمایش می‌گذارد.

ما در این‌جا مقاله‌ای از او تحت عنوان مفهوم برنامه‌ریزی سوسیالیستی^۱ را ترجمه می‌کنیم که جوابی است به مقاله‌ای از شارل بتلهایم.

^۱ این مقاله در شماره ۳۴ مجله *Cuba socialista*، ژوئن ۱۹۶۴ چاپ شده است.

مفهوم برنامه‌ریزی سوسیالیستی، ارنتو چه‌گوارا

مجله کوبای سوسیالیست در شماره ۳۲ خود، مقاله‌ای از رفیق شارل بتلهام تحت عنوان «اشکال و شیوه‌های برنامه‌ریزی و سطح توسعه نیروهای مولد» منتشر کرده است. این مقاله، نکاتی را مورد توجه قرار می‌دهد که دارای فایده‌ای غیرقابل بحث هستند. مضافاً، این مقاله برای ما حائز اهمیت است، زیرا که به‌منظور دفاع از «محاسبه اقتصادی» و دیگر مقولاتی نگارش یافته است که این سیستم، نظیر پول به‌عنوان وسیله پرداخت، اعتبارات، کالا و غیره، در بخش سوسیالیستی داراست.

ما فکر می‌کنیم که مؤلف در این مقاله دو اشتباه عمده مرتکب شده است که در زیر به شرح و توضیح آن‌ها می‌پردازیم:

اشتباه اول مربوط می‌شود به تلقی ارتباط لازمی که باید بین این اشکال مولد و مناسبات تولیدی وجود داشته باشد. در این مورد رفیق بتلهام نمونه‌هایی را از میان کلاسیک‌های مارکسیستی برمی‌گزیند.

نیروهای مولد و مناسبات تولیدی، در کلیه دوره‌های گذار توسعه جامعه، دو مکانیسم جدایی‌ناپذیر هستند. در کدام لحظات ممکن است که مناسبات تولیدی، بازتاب دقیق و امینی از توسعه نیروهای مولد به‌شمار نروند؟ در لحظات صعود جامعه‌ای که خود را برای نابود کردن جامعه کهنه آماده می‌کند و در لحظات قطع رابطه با جامعه کهنه هنگامی که جامعه تازه که باید مناسبات تولیدی خاص خود را مستقر کند، برای استحکام و نابودی روبنای جامعه کهنه به

مبارزه برمی‌خیزد. بدین‌گونه در یک لحظه تاریخی معین، که به‌طور مشخص مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته باشد، نیروهای مولد و مناسبات تولیدی خواهند توانست همواره به طول کامل متقارن نباشند. دقیقاً همین‌تر است که به لنین اجازه داده است که بگوید انقلاب اکتبر، با وجودی که در لحظه‌ای معین، سرمایه‌داری دولتی را نشانه می‌گرفت و با وجودی که در مناسبات با روستاییان جانب حزم و احتیاط را توصیه می‌کرد، به‌درستی یک انقلاب سوسیالیستی بود. دلیل موضع‌گیری لنین دقیقاً در اکتشاف بزرگ او در زمینه تکامل سرمایه‌داری جهانی عنوان شده است.

بتلهایم می‌گوید:

«... اهرم تعیین‌کننده برای تعویض رفتار انسان‌ها، توسط تغییرات ارائه‌شده به تولید و به سازماندهی آن، بنا می‌شود. تعلیم و تربیت اساساً این نقش را دارند که تلقی‌ها و رفتارهای به‌ارث برده‌شده از گذشته، که پس از آن همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند را از میان بردارند و کارآموزی در زمینه موازین جدید رفتاری را تضمین کنند که بر اثر توسعه همین نیروهای مولد تحمیل می‌شوند».

لنین می‌گوید:

روسیه به درجه‌ای از توسعه نیروهای مولد لازم برای استقرار سوسیالیسم دست نیافته است. این‌تر را تمام نجای اترناسیونال دوم از جمله و صد البته، سوخانوف، همه‌جا با صدای رسا اعلان می‌کنند. این‌تر غیرقابل اعتراض را بیهوده به تمامی الحان تکرار می‌کنند و آن را برای ارزیابی انقلاب ما تعیین‌کننده می‌پندارند.^۲

^۲ لنین، مسائل مربوط به بنای سوسیالیسم و کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، از Editions Sociales،

پاریس، ص ۴۳

بله؛ اما اگر یک مساعدت عجیب اوضاع احوال، روسیه را قبل از هرچیز به طرف جنگ امپریالیستی جهانی، که در آن تمام کشورهای غربی، ولو کم‌تأثیرترینشان متعهد شده بودند کشانده است. اگر تحولش را در مرز انقلاب‌های در حال تولد و انقلاب‌های قبلاً به‌طور جزئی در شرق انجام شده قرار داده است، در شرایطی که به ما اجازه دهند که این وحدت «جنگ روستایی» و جنبش کارگری را، که مارکسیستی چون مارکس و در سال ۱۸۵۶ آن را به مثابه یکی از دورنماهای ممکن برای پروس ارزیابی می‌کرد، متحقق کنیم، چطور؟

و اگر موقعیت مطلقاً بدون راه خروجی، با ده برابر کردن نیروهای کارگران و روستاییان، امکان مبادرت ورزیدن به ایجاد مقدمه‌البراهین اساسی تمدن، به نوعی که دیگر دولت‌های اروپای غربی به انجامش نرسانده‌اند را به ما عرضه داشته است (چطور؟) آیا مشی عمومی تحول تاریخ جهان‌شمول، به خاطر این امر عوض شده بوده است؟ مناسبات اساسی عمده‌ترین طبقات در هر یک از این دولت‌ها، که در جنبش عمومی تاریخ جهان‌شمول کشانده شده یا کشانده شده بوده است، به خاطر این امر عوض شده است؟

اگر برای خلق کردن سوسیالیسم، باید به سطحی از فرهنگ معین دست یافت (تازه احدی نتواند دقیقاً بگوید که سطح فرهنگ معین کدام است زیرا که این سطح در هر یک از دولت‌های غربی متفاوت است)؛ اگر تحولش را از نظر انقلابی فتح کردن شرایط پیشاپیش این سطح معین موکول کرده است به‌منظور این که بعداً با نیرو گرفتن از یک قدرت کارگری و روستایی و رژیم شوروی، ما را در مسیر جنبش بگذارد و به خلق‌های دیگر محلق کند (چطور؟)

وقتی که سرمایه‌داری به مقاله سیستم جهانی خود را می‌گستراند و مناسبات استثماری را نه فقط بین افراد یک ملت، بلکه همچنین بین خلق‌ها توسعه می‌دهد، سیستم جهانی سرمایه‌داری که به‌صورت امپریالیسم درآمد، وارد برخوردها و خصومت‌ها می‌شود، می‌تواند در ضعیف‌ترین

حلقه خود درهم شکسته شود. این امر در مورد روسیه تزاری، پس از جنگ اول جهانی و آغاز انقلاب صدق کرد؛ در آن جایی که، به طوری که لنین در آن ایام اعلام داشته بود، پنج نوع اقتصاد همزیستی می‌کرده‌اند: شکل آبا اجدادی کشاورزی به صورت بدوی‌ترین حالت آن، تولید کالایی کوچک که اکبریه روستاییانی که گندم خود را می‌فروختند را نیز می‌توان در این شکل طبقه‌بندی کرد، سرمایه‌داری خصوصی، سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم.

لنین توجه را به این نکته جلب می‌کرد که تمام این انواع در روسیه بلافاصله بعد از انقلاب وجود داشته است؛ ولی آن چه ماهیت کشور را به طور کلی نمایش می‌داد، خصیصه سوسیالیستی سیستم بود، ولو این که توسعه نیروهای مولد در بعضی از قلمروها به کمال خود دست نیافته باشد. طبعاً وقتی که عقب‌ماندگی بسیار بزرگ است، عملیات عادلانه مارکسیستی باید بنا به موقعیت‌های مشخص کشور، تا حد هر چه ممکن است، مبتنی باشد به آرام کردن روح عصر نوینی که می‌کوشد استعمار انسان از انسان را محو کند؛ و این، کاری است که لنین در روسیه به تازگی آزاد شده از تزاریسیم انجام داد.

ما اعتقاد داریم که تمامی این حجت‌ها، در عصر خود مطلقاً معتبر و حاوی فراسستی قابل تحسین، در پاره‌ای از موقعیت‌های مشخص، در لحظات تاریخی معین، قابل اجرا هستند. از آن زمان به بعد، تعدادی از وقایع اساسی، نظیر برقراری تمامی سیستم جهانی سوسیالیسم، با فریب هزار میلیون سکنه یا یک سوم جمعیت جهان، به وقوع پیوسته‌اند. پیشرفت دائمی تمامی سیستم سوسیالیستی، به روی وجدان مردانی در تمام سطوح عمل می‌کند و نتیجتاً در کوبا، در لحظه‌ای معین از تاریخش، تعریف انقلاب سوسیالیستی‌اش ایجاد می‌گردد. این تعریف مقدم نبوده است بر این امر واقعی، بسیاری از تعریف‌ها لازم است که پایه‌های اقتصادی مستقر بر این تأکید از قبل وجود داشتند.

آیا گذار به سوسیالیسم، در کشور مورد استعمار امپریالیسم قرار گرفته‌ای که صنایع پایه‌ای آن مطلقاً توسعه نیافته‌اند، در یک کشور تک تولید کشاورزی وابسته به بازار واحد، چگونه می‌تواند به ثمر برسد؟

می‌توان پاسخ‌های متعددی ارائه داد:

اعلام کرد - از نوع کاری که تنوریسین‌های انترناسیونال دوم کردند- که کوبا، تمام قوانین دیالکتیک، ماتریالیسم تاریخی و مارکسیسم را درهم شکسته است و بنابراین یک کشور سوسیالیستی نیست یا این‌که باید به موقعیت قبلی خود رجعت کند.

می‌توان واقع‌بین‌تر بود و در این رابطه، در مناسبات تولیدی کوبا، آن موتورهای داخلی را جستجو کرد که انقلاب کنونی را به تحرک واداشته‌اند. ولی طبعاً این راه به آن منتهی خواهد شد که تأیید کنیم کشورهای بسیاری در قاره آمریکا و در سایر نقاط جهان وجود دارند که انقلاب در آن‌جا بسیار تحقق‌پذیرتر از کوبا است.

جواب سوم به عقیده ما درست به نظر می‌رسد: این‌که در محدوده کلی سیستم جهانی سرمایه‌داری در حال مبارزه با سوسیالیسم، یکی از حلقه‌های ضعیف آن، در این مورد مشخص کوبا، درهم شکسته می‌شود. در یک لحظه معین، نیروهای انقلابی قدرت را در دست می‌گیرند، از اوضاع و احوال تاریخی استثنایی، در تحت رهبری کامل پیشاهنگشان بهره‌برداری می‌کنند، اساس کار خود را بر این مقرر می‌دارند که شرایط عینی کافی در زمینه اجتماعی کردن کار وجود داشته است، از فرار مراحل می‌پزند و آن‌ها را پشت سر می‌گذارند، خصیصه سوسیالیستی انقلاب را مقرر می‌دارند و به ساختمان سوسیالیسم مبادرت می‌ورزند.

شکل دینامیک و دیالکتیکی مسئله، ارتباط لازم بین مناسبات تولیدی و توسعه نیروهای مولد را، ما بدین‌گونه این‌که می‌بینیم و تجزیه و تحلیل می‌کنیم. بعد از این‌که امر انقلاب کوبا، که نه

می‌تواند از چنگ تجزیه و تحلیل فرار کند و نه از آن دور نگاه داشته شود، به وقوع پیوست، اگر تاریخ ما را مورد بررسی قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که در کوبا، یک انقلاب سوسیالیستی به‌وقوع پیوسته است و بنابراین، شرایط برای آن وجود داشته است. زیرا بدون وجود شرایط، با سحر و جادو به قدرت رسیدن و سوسیالیسم را مقرر داشتن، از آن شگردهایی است که هیچ تئوری‌ای آن را پیش‌بینی نمی‌کند، و من فکر می‌کنم که رفیق بتلهایم به دفاع از آن بر نمی‌خیزد.

اگر امر مشخص تولید سوسیالیسم در این شرایط جدید وجود دارد، معنایش این است که توسعه نیروهای مولد با مناسبات تولیدی، زودتر از وقتی که به‌طور عقلایی در یک کشور سرمایه‌داری دور افتاده انتظارش می‌رفت، تلافی کرده است. چه پیش آمده؟ این که پیشاهنگ جنبش‌های انقلابی، بیش از پیش تحت تاثیر ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی، شایستگی این را دارد که در شعور خود، تمامی یک سلسله از مراحل قابل دسترسی را پیش‌بینی کند، راهپیمایی وقایع را به پیش براند؛ ولی این به پیش‌رانی در حدودی صورت خواهد گرفت که به‌طور عینی امکان‌پذیر است. ما به روی این نکته به شدت اصرار می‌ورزیم، زیرا که این یکی از خط‌های اساسی دلایل بتلهایم به شمار می‌رود.

اگر از این امر مشخص حرکت کنیم که یک انقلاب نمی‌تواند صورت بگیرد مگر وقتی که تضادهای اساسی بین توسعه نیروهای مولد و مناسبات تولیدی وجود دارد، باید قبول کنیم که این امر در کوبا به وقوع پیوسته است و همچنین باید قبول کنیم که این امر به انقلاب کوبا اختصاصات سوسیالیستی را ارائه می‌دهد، ولو این که نیروهای مختلف، ضمن تجزیه و تحلیل عینی، هنوز در آن حالت جنبینی باقی مانده و به حداکثر توسعه نرسیده باشند. ولی اگر انقلاب صورت گرفته و در این شرایط به پیروزی رسیده است، چگونه میتوان متعاقباً برهان رابطه لازم و اجباری، که به صورت مکانیکی و تنگ و محدود درمی‌آید، بین نیروهای مولد و مناسبات

تولیدی، فی‌المثال برای دفاع از محاسبه اقتصادی و برای حمله به سیستم مؤسسات استحکام یافته‌ای که مورد عمل ماست، را به کار برد؟

گفتن این‌که مؤسسات استحکام یافته، یک خبط تأسف‌انگیز است. تقریباً به مفهوم این است که گفته شود انقلاب کوبا یک خبط تأسف‌انگیز به شمار می‌رود. بینش‌هایی از آن نوع می‌توانند بر پایه تجزیه و تحلیل‌هایی از این نوع استوار باشند: رفیق بتلهایم هیچ‌گاه نگفته است که انقلاب سوسیالیستی کوبا واقعی نبود ولی او، صاف و پوست‌کنده اعلام می‌دارد که مناسبات تولیدی کنونی ما با توسعه نیروهای مولد در رابطه نیست و بنابراین شکست‌های بزرگی را پیش‌بینی می‌کند.

رفیق بتلهایم با انطباق دادن، بدون توجه‌کردن به تباین‌ها، اندیشه دیالکتیکی این دو مقوله، با شدت و وسعت متفاوت ولی از یک نوع گرایش، مرتکب اشتباه شده است. مؤسسات استحکام‌یافته متولد شده‌اند، توسعه یافته‌اند و به توسعه‌یافتن خود همچنان ادامه می‌دهند، زیرا که به انجام آن قادرند؛ لاپالیساد^۳ پراتیک همین است. این‌که شیوه اداری، مناسب‌ترین شیوه‌ها باشد یا نه، به طور قطع دارای هیچ‌گونه اهمیتی نیست؛ زیرا که تفاوت‌ها بین یک شیوه با یک شیوه دیگر اساساً کمی هستند. در سیستم ما، آینده و یک توسعه سریع آگاهی را نشانه می‌گیریم و از ورای آگاهی، یک توسعه نیروهای مولد را.

^۳lapalissade: حقیقتی از یک وضوح بلاهت آمیز. اما توضیح مفصل‌تر درباره این اصطلاح: ژاک شابان دولاپالیس، ۱۴۷۰-۱۵۲۵، در زمان فرانسوای اول، پادشاه فرانسه، درجه مارشالی داشت. نقش او در جنگ «مانیان» تعیین‌کننده بود. در «باوی»، به‌نحو شدیدی زخمی می‌شود. او تا آخرین لحظات با شجاعت زیاد جنگیده بود؛ سربازانش اعلام داشتند: «تا یک ربع قبل از مرگش او هنوز زنده بود». این مفهوم کم‌کم ناپدید می‌شود و امروزه اصطلاح یک حقیقت لاپالیس یا لاپالیساد، باقی مانده، که معادل است با حقیقتی آن‌چنان واضح که با ساده‌لوحی و بلاهت پهلوی می‌زند.

رفیق بتلهایم این عملیات ویژه آگاهی را با تکیه کردن بر براهین مارکس، در آن جایی که می‌گوید آگاهی، محصول محیط اجتماعی است و نه بالعکس، مورد انکار قرار می‌دهد؛ در حالی که ما تجزیه و تحلیل مارکسیستی را علیه بتلهایم به کار می‌گیریم و می‌گوییم این مطلقاً قطعی است؛ ولی در دوره کنونی امپریالیسم، آگاهی نیز پاره‌ای از اختصاصات جهانی را کسب می‌کند. و این آگاهی امروزه، محصول توسعه تمامی نیروهای مولد در جهان و ثمره آموزش و تعلیمات اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی به روی توده‌ها در سرتاسر جهان است.

به همین نحو باید ارزیابی کرد که آگاهی مردان پیشاهنگ یک کشور معین، متکی بر توسعه عمومی نیروهای مولد، می‌تواند راه‌های شایسته برای رساندن یک انقلاب به پیروزی در آن کشور را پیدا کند، ولو این‌که بین توسعه نیروهای مولد و مناسبات تولیدی، به‌طور عینی در سطح آن کشور، تضادهایی وجود نداشته باشد که یک انقلاب را اجتناب‌ناپذیر یا ممکن می‌سازد. (در صورتی که کشور را چون یک کل منحصر به فرد و مجزا، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.)

در این جا به اولین ایراد خاتمه می‌دهیم. اشتباه مهم دومی که بتلهایم مرتکب می‌شود سماجت‌ورزیدن است در این‌که به ساختمان حقوقی یک امکان وجودی خاص ارانه دهد. او با سماجت، درباره لزوم توجه داشتن به مناسبات تولیدی، برای استقرار حقوقی مالکیت، سخن می‌گوید. فکر کردن به این‌که مالکیت حقوقی یا به تعبیر بهتر، ربنای یک دولت معین، در لحظه‌ای معین بر ضد واقعیت‌های مناسبات تولیدی تحمیل شده بوده است، دقیقاً به همان وجوب ترتیب معلول بر علتی (دترمینیسم) برمی‌گردد که بتلهایم بر آن تکیه می‌کند تا ابراز دارد که آگاهی یک محصول اجتماعی است. در تمام این پدیده‌ها که تاریخی‌اند و مانند فیزیک و شیمی، نه در هزارم‌های ثانیه‌ها بلکه در طول جریان انسانیت حادثه می‌شود، طبعاً نماهای متعددی از مناسبت حقوقی وجود دارند که با مناسبات تولیدی که از مختصات کشور در حال حاضر هستند رابطه ندارند؛ معنای این حرف فقط این است که این‌ها در طول زمان، وقتی که

مناسبات جدید خود را به مناسبت قدیم تحمیل کنند، نابود خواهند شد و منظور این نیست که ممکن است روبنا تغییر کند بدون این که مناسبت تولیدی را قبلاً تغییر داده باشیم.

رفیق بتلهایم به کرات اشاره می‌کند که طبیعت روابط تولیدی، به وسیله درجه توسعه نیروهای مولد تعیین می‌شود و مالکیت وسایل تولید بیان حقوقی و مجرد پاره‌ای از مناسب تولیدی است؛ ولی یک امر اساسی از زیر نظرش در می‌رود، اگر این با یک موقعیت عمومی (سیستم جهانی یا کشوری) کاملاً قابل انطباق باشد، مکانیک ذره‌بینی‌ای که او از آن سخن می‌گوید نمی‌تواند بین سطح توسعه نیروهای مولد، در هر منطقه یا در هر موقعیت و مناسبات حقوقی مالکیت مستقر گردد.

او به اقتصاددانی حمله می‌کند که مدعی‌اند در مالکیت وسایل تولید متعلق به خلق، بیان سوسیالیسم را مشاهده می‌کنند و می‌گویند که این مناسبات حقوقی بر هیچ پایه‌ای استوار نیستند. به نوعی ممکن است در مورد آنچه که به واژه پایه مربوط می‌شود، حق با او باشد؛ ولی نکته اساسی در این است که مناسبات تولیدی و توسعه نیروهای مولد، در یک زمان با هم تصادم می‌کنند و شوک حاصل از آن، به‌طور مکانیکی از طریق انباشت نیروهای اقتصادی معین نشده است. این است یک مجموعه کمی و کیفی، انباشت نیروهای مخالف از نقطه نظر توسعه اقتصادی؛ آب از سر یک طبقه اجتماعی گذراندن به وسیله یک طبقه اجتماعی دیگر، از نقطه نظر سیاسی و تاریخی. به بیان دیگر، هیچ‌گاه نمی‌توانم تجزیه و تحلیل اقتصادی را از امر تاریخی مبارزه طبقاتی جدا کرد (تا روزی که به جامعه کاملی برسیم). در نتیجه برای انسان که زبان گویای مبارزه طبقاتی است، پایه حقوقی، که معرف روبنای جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند، دارای مختصات مشخصی است و یک حقیقت ملموس را بیان می‌کند. مناسبات تولیدی، توسعه نیروهای مولد، پدیده‌های اقتصادی-تکنولوژیکی هستند که در جریان تاریخ،

خُرد خُرد انباشته می‌شوند. مالکیت اجتماعی، بیان ملموسی از این مناسبات است؛ همان طوری که کالای مشخص، بیانگر مناسبات بین انسان‌هاست. کالا وجود دارد، زیرا که جامعه سوداگر که در آن تقسیم کار بر پایه مالکیت خصوصی گذاشته شده است، وجود دارد. سوسیالیسم وجود دارد زیرا که جامعه طراز نوین، که در آن از استثمارگران سلب مالکیت شده و در آن جا مالکیت اجتماعی جانشین مالکیت قدیم و مالکیت انفرادی سرمایه‌داران شده است، وجود دارد.

این است خط‌مشی عمومی که باید در دوره گذار دنبال کرد. مناسبت جزء جزء شده میان فلان و بهمان قشر جامعه، جز برای تجزیه و تحلیل‌های مشخص و مصرح، عاری از فایده‌اند؛ اما تجزیه و تحلیل تئوریک باید تمامی محدوده وسیع مناسبات جدید بین انسان‌ها، جامعه در حال گذار به سوسیالیسم را در بر گیرد.

رفیق بتلهایم با عزیمت از آن دو اشتباه اساسی، از هویت اجباری، دقیق‌تر این‌که هویت جا انداخته‌شده بین توسعه نیروهای مولد، در هر لحظه مفروض و در هر منطقه مفروض و مناسبات تولیدی به دفاع برمی‌خیزد؛ در همین حال همین مناسبات را به کمک بیان حقوقی مشخص می‌کند.

از این کار چه هدفی را دنبال می‌کند؟ ببینیم خود بتلهایم چه می‌گوید:

در این شرایط، اقامه دلیلی که به‌طور انحصاری از تصور کلی درباره مالکیت دولتی حرکت می‌کند تا اشکال مختلف عالی‌تری از مالکیت سوسیالیستی، که مدعی است این مالکیت اخیر را به واقعیتی منحصر به فرد تبدیل می‌کند را معلوم دارد، با مشکلات تفوق‌ناپذیری تصادم خواهد کرد و به ویژه هنگامی که مسئله بر سر تجزیه و تحلیل کالاها در داخل بخش سوسیالیستی دولت، تجارت سوسیالیستی، نقش پول و غیره است.

کمی دورتر، وقتی که تقسیمی را تجزیه و تحلیل می‌کند که استالین در مورد دو شکل از مالکیت انجام می‌داد، چنین می‌نویسد:

این نقطه عزیمت حقوقی و تجزیه و تحلیل‌های منتج از آن، در لحظه کنونی، به انکار خصیصه الزاما سوداگرانه مبادلات بین مؤسسات سوسیالیستی دولتی منجر می‌گردند و از نقطه نظر تئوریک، طبیعت خرید و فروش‌های انجام شده بین مؤسسات دولتی و طبیعت پول، قیمت‌ها، حسابداری اقتصادی، خودمختاری مالی و غیره را به صورت ادراک‌ناپذیری درمی‌آورند. این مقولات بدین‌گونه خود را محروم از هر محتوای اجتماعی واقعی می‌یابند. این‌ها همچون اشکالی مجرد یا روش‌های تکنیکی کم و بیش مستبدانه‌ای ظاهر می‌شوند و نه همچون بیانگر قوانین اقتصادی عینی، که وانگهی خود استالین نیز به لزومش اشاره می‌کرد.

مقاله رفیق بتلهایم، گو این‌که به وضوح علیه افکاری جبهه می‌گیرد که ما در پاره‌ای از فرصت‌ها بیان داشته‌ایم. نظر به این‌که توسط یک تئورسین مارکسیست و اقتصاددانی نوشته شده است که شناخت‌های عمیق دارد، برای ما دارای اهمیتی غیرقابل بحث است. با حرکت از یک موقعیت مورد عمل برای دفاع، به عقیده ما به حد ناکافی اندیشیده، از استعمال مقولاتی مرتبط با سرمایه‌داری در هنگام دوره‌گذار و ضرورت مالکیت فردی در بخش سوسیالیستی، بتلهایم نشان می‌دهد که تجزیه و تحلیل جزء جزء مناسب تولیدی و مالکیت اجتماعی بنا به خط‌مشی مارکسیستی که ما می‌توانیم آن را ارتدوکس بنامیم، مانع‌الجمع است با حفظ و نگهداری این مقولات و اعلام می‌کند که در این‌جا چیزی غیرقابل ادراک وجود دارد.

ما هم دقیقاً همین‌طور فکر می‌کنیم، ولی نتیجه‌گیری ما به گونه‌ای متفاوت است: ما بی‌منطقی مدافعان محاسبه اقتصادی را به‌نحو زیر توضیح می‌دهیم: آن‌ها خط تجربه و تحلیل مارکسیستی را دنبال می‌کنند و به نقطه‌ای خاص که می‌رسند، خود را مجبور به جهش می‌بینند (در حالی که

حلقه مفقوده را بر جا باقی می‌گذارند) تا از نوبه روی موضع جدیدی بیفتند و از همین جا، خط اندیشه خود را دنبال می‌کنند. خلاصه این که مدافعان محاسبه اقتصادی هیچ‌گاه به نحوی شایسته توضیح نداده‌اند که بینش کالا در بخش دولتی، در ذات خود، چگونه به حمایت از خود برمی‌خیزد و یا قانون ارزش در بخش سوسیالیستی، با بازارهای از شکل عادی خارج شده، چگونه به نحو هشیارانه مورد استعمال قرار می‌گیرد.

رفیق بتلهایم، بر این بی‌منطقی صحنه می‌گذارد؛ عباراتی را از سر می‌گیرد، تجزیه و تحلیل را درست در آن جایی که می‌بایست خاتمه یابد، از طریق مناسبات حقوقی کنونی که در کشورهای سوسیالیستی وجود دارند و مقولاتی که همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند، آغاز می‌کند. امر واقعی و مسلک را مورد تصدیق قرار می‌دهد که این مقولات حقوقی و این مقولات کالایی وجود دارند و از آن عملاً چنین نتیجه می‌گیرند که اگر این‌ها وجود دارند به معنای این است که وجودشان لازم است و با حرکت از این پایگاه، از نو تحت عنوان تجزیه و تحلیل به عقب راه می‌افتد تا به نقطه‌ای برسد که تئوری و پراتیک با هم تلاقی می‌کنند. در این نقطه، تفسیر جدیدی از تئوری که توسط مارکس و لنین به محک تجزیه و تحلیل گذاشته شده بود به دست می‌دهد و از آن تفسیر خاص خود را، بر پایه‌های خطایی که تشریح کرده‌ایم، بیرون می‌کشد و این کار به او امکان می‌دهد که از این سر تا آن سر مقاله‌اش، اقامه دلیلی منطقی را فرمول‌بندی کند.

با این همه او فراموش می‌کند که دوره گذار، از نظر تاریخی جوان است. در لحظه‌ای که انسان به ادراک کامل امر اقتصادی دست می‌یابد و در آن جایی که به یمن برنامه بر آن حاکم می‌شود، در معرض خطر اشتباهات اجتناب‌ناپذیر در ارزیابی قرار دارد. برای چه فکر می‌کنیم آن چه در دوران گذار هست، الزاماً باید باشد؟ برای چه توضیح می‌دهیم ضرباتی که توسط واقعیت بر پاره‌ای از بی‌پروایی‌ها و جسارت‌ها وارد آمده، فقط ثمره بی‌پروایی و جسارت است و نه همچنین، در کل یا در جزء، ناشی از خطای تکنیک‌های امور اداری؟

چنین به نظرمان می‌رسد که این بیش از حد از میان برداشتن اهمیت برنامه سوسیالیستی، با تمام معایب تکنیکی که می‌تواند داشته باشد است که مدعی شد، کاری که بتلهایم می‌کند، که:

از این امر، عدم امکان مبادرت ورزیدن به شیوه‌ای رضایت‌بخش، یعنی مؤثر، به یک تسهیم کامل پیشاپیش وسایل تولید و محصولات به‌طور کلی، و ضرورت تجارت سوسیالیستی و ارگانیزم‌های تجاری دولت منتج می‌شود و باز از همین منتج می‌شود، نقش پول حتی در داخل بخش سوسیالیستی، نقش قانون ارزش و سیستمی از قیمت‌ها که نمی‌تواند فقط هزینه اجتماعی محصولات گوناگون را منعکس کند، بلکه همچنین باید روابط بین عرضه و تقاضای این محصولات را بیان کنید و احتمالاً، تعادل بین این عرضه و این تقاضا را تأمین کند، هنگامی که برنامه در حدی نبوده است که آن را پیشاپیش تأمین کند و به کار بردن تدابیر اداری، به منظور تحقق این تعادل، توسعه نیروهای مولد را به خطر می‌اندازد.

با توجه به ناتوانی‌های ما در کوبا، با این حال نیتمان را در تعریف (Definition) اساسی، بدین گونه بیان داشته‌ایم:

ما امکان به‌کار بردن آگاهانه قانون ارزش را، با تکیه بر فقدان یک بازار آزاد که به‌طور خودکار، تضادهای مابین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان را بیان می‌کند، انکار می‌کنیم؛ ما وجود مقوله کالاها را در رابطه بین مؤسسات دولتی انکار می‌کنیم و هر بنگاه را به مثابه بخشی از یک مؤسسه بزرگ واحد که دولت است، تلقی می‌نماییم (ولو این که در پراتیک، این هنوز در کشورمان مورد نیافته باشد)، قانون ارزش و برنامه، دو اصطلاحی هستند که توسط یک تضاد و راه‌حلش، با هم در پیوند هستند؛ با این حال، می‌توانیم بگوییم که برنامه‌ریزی متمرکز، شیوه جامعه سوسیالیستی است، مقوله‌ای است که آن را تعریف می‌کند و نقطه‌ای است که بالاخره انسان در آن، به صورت سنتز درآوردن و به رهبری کردن اقتصاد به طرف هدفش، رهایی کامل موجود انسان در محدوده جامعه کمونیست، نائل می‌گردد.

متصل کردن واحد تولیدی (موضوع اقتصادی برای بتلهایم) با درجه جسمانی ادغام، به معنای این است که مکانیسم را به نهایتش سوق دهیم و ما، امکان انجام چیزی را رد می‌کنیم که انحصارات آمریکایی از نظر تکنیکی، سابق بر این، در شاخه‌های متعددی از صنایع کوبا انجام داده‌اند. معنای این کار این است که به‌نحو افراطی به نیروهای خود و قابلیت‌های خود شک کنیم.

بدین‌گونه، چیزی را که می‌توان واحد اقتصادی (که یک موضوع واقعی اقتصادی به شمار می‌رود) نامید، قدر مسلم، بنا به سطح توسعه نیروهای مولد متفاوت است. در بعضی از شاخه‌های تولیدی، در آن‌جایی که ادغام فعالیت‌ها به اندازه کافی پیشرفته است، یک شاخه رأساً می‌تواند یک واحد تولیدی را تشکیل دهد. این امر، فی‌المثل، می‌تواند در صنعت برق بر پایه «انترکونکسیون» تشکیل گردد، زیرا که این کار، امکان یک مدیریت متمرکز واحد در کل شاخه فراهم می‌کند.

در عمل با توسعه دادن سیستم‌مان، خواهیم توانست با حداکثر ممکن، همچنان منطقی ماندن و یاری گرفتن از افکار بزرگ مارکس و لنین، پاره‌ای از مسائل قبلاً عنوان شده را مورد بررسی قرار دهیم و در پیدا کردن راه‌حلی برای آن‌ها تلاش کنیم. این چیزی است که ما را به جست‌وجوی راه‌حلی برای تناقض موجود در اقتصاد سیاسی مارکسیستی در دوره گذار سوق داده است. با تلاش به فایق آمدن بر این تناقضات، که نمی‌توانند جز ترمزهای موقتی بر تکامل سوسیالیسم چیز دیگری باشند زیرا که در واقع جامعه سوسیالیستی وجود دارد، ما قابل انطباق‌ترین شیوه‌های سازماندهی، در پراتیک و در تئوری را جست‌جو کرده‌ایم که به ما امکان خواهند داد، به یمن توسعه آگاهی و توسعه تولید، بزرگترین جهش ممکن را در جهت جامعه جدید به عمل آوریم: و این است مبحثی که امروزه فکرمان به خود مشغول می‌دارد.

نتیجه بگیریم:

۱. ما فکر می‌کنیم که بتلهایم، در شیوه تجزیه و تحلیل خود دو اشتباه زننده مرتکب شده است:
الف. به طور مکانیکی، پس و پیش کردن مفهوم رابطه لازم بین مناسبات تولیدی و توسعه نیروهای مولد، که روی هم رفته، در عالم کوچک مناسبات تولیدی در نماهای مشخصی از یک کشور معلوم به هنگام دوره گذار معتبر است، و از آن، نتایج آغشته به پراگماتیسم، در زمینه محاسبه اقتصادی کذایی را بیرون کشیدن.
ب. دست یازیدن به همین تجزیه و تحلیل مکانیکی در زمینه آنچه که به بیش مالکیت مربوط می‌شود.
۲. نتیجتاً ما مانند او فکر نمی‌کنیم که خود مدیریت مالی یا خودمختاری حسابداری در پیوند هستند با حالت معلومی از توسعه نیروهای مولد. همین نتیجه‌گیری است که او را به طرف شیوه تجزیه و تحلیلش رهنمون می‌گردد.
۳. ما دریافت او را در زمینه رهبری متمرکز بر پایه مرکزیت جسمی تولید (او مثالی از یک شبکه برق «انترکونکته» ارائه می‌دهد) را رد می‌کنیم و یک تمرکز تصمیمات اقتصادی عمده را به مورد اجرا می‌گذاریم.
۴. ما اجرای چیزی را عادلانه نمی‌یابیم که دلیل عملکرد لازم، بدون تحدید قانون ارزش و سایر مقولات کالایی به هنگام دوره گذار را ارائه می‌دهد، ولو این که امکان به کار گرفتن پاره‌ای از عناصر این قانون برای مقاصد قابل قیاس (هزینه، بهره‌دهی بیان شده در پول ریاضی) را انکار می‌کنیم.

۵. برای ما، برنامه‌ریزی تمرکز یافته، شیوه جامعه سوسیالیست بودن است و غیره و با این حال، یک قدرت تصمیم‌گیری آگاهانه بسیار وسیع‌تر از بتلهایم را به آن اختصاص می‌دهیم.
۶. ما یک اهمیت تئوریک فوق‌العاده برای بی‌منطقی‌های موجود بین شیوه کلاسیک تجزیه و تحلیل مارکسیستی و پابرجا ماندن مقولات کالایی در بخش سوسیالیستی قائلیم، نمایی که هنوز باید تعمیق گردد.
۷. در مورد این مقاله بتلهایم، یک فرمول خوبی در مورد مدافعان محاسبه اقتصادی مصداق پیدا می‌کند: «خدا مرا از دوستانم در امان بدارد، خودم به حساب دشمنانم می‌رسم».